

دانشگاه پیام نور
دانشکده علوم انسانی
پایان نامه

برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد
رشته: زبان و ادبیات فارسی
گروه زبان و ادبیات فارسی
عنوان پایان نامه:

فرهنگ اصطلاحات عامیانه در آثار محمود دولت آبادی

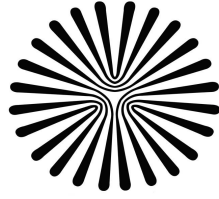
نسرین کریم بنیاد

استاد راهنما: دکتر علیرضا معین زاده

استاد مشاور: دکتر باقر صدری نیا

شهریورماه ۱۳۹۰

الحمد لله
الرحمن الرحيم



دانشکده علوم انسانی

نام مرکز: تبریز

پایان نامه

برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد

رشته: زبان و ادبیات فارسی

گروه زبان و ادبیات فارسی

عنوان پایان نامه:

فرهنگ اصطلاحات عامیانه در آثار محمود دولت آبادی

نسرین کریم بنیاد

استاد راهنما: دکتر علیرضا معین زاده

استاد مشاور: دکتر باقر صدری نیا

شهریورماه ۱۳۹۰

۱۳

تاریخ:

شماره:



دانشگاه پیام نور

بسمه تعالی

فرم ۱۱

صور تجلسه دفاع از پایان نامه

دوره کارشناسی ارشد

جلسه دفاع از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد نسرین کریم بنیاد دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی به شماره دانشجویی ۸۷۰۰۰۲۰۷۲ تحت عنوان فرهنگ اصطلاحات عامیانه در آثار محمود دولت آبادی با حضور هیات داوران در روز دوشنبه مورخ ۹۰/۶/۲۸ ساعت ۱۳ در محل ساختمان آموزشی (اتاق کنفرانس) برگزار شد و هیات داوران پس از بررسی، پایان نامه مذکور را شایسته نمره به عدد به حروف با درجه تشخیص داد.

نام و نام خانوادگی	هیأت داوران	مرتبه دانشگاهی	دانشگاه / موسسه	امضاء
آقای دکتر علیرضا معین زاده	استاد راهنما	استادیار	مرکز تبریز	
آقای دکتر باقر صدری نیا	استاد مشاور	دانشیار	دانشگاه تبریز	
آقای دکتر احمد محمدی	استاد داور	استادیار	مرکز تبریز	
آقای دکتر میرنعمت اله موسوی	نماینده گروه علمی	استادیار	مرکز تبریز	
آقای دکتر سید مهدی عراقی	مدیر تحصیلات تکمیلی استان	استادیار	مرکز تبریز	

اینجانب نسرین کریم بنیاد دانشجوی ورودی سال ۱۳۸۷ مقطع کارشناسی ارشد

رشته زبان و ادبیات فارسی گواهی می نمایم چنانچه در پایان نامه خود از فکر، ایده و نوشته دیگری بهره گرفته ام با نقل قول مستقیم یا غیر مستقیم منبع و ماخذ آن را نیز در جای مناسب ذکر کرده ام. بدیهی است مسئولیت تمامی مطالبی که نقل قول دیگران نباشد بر عهده خویش می دانم و جوابگوی آن خواهم بود.

دانشجو تأیید می نماید که مطالب مندرج در این پایان نامه (رساله) نتیجه تحقیقات خودش می باشد و در صورت استفاده از نتایج دیگران مرجع آن را ذکر نموده است.

نام و نام خانوادگی دانشجو: نسرین کریم بنیاد


تاریخ و امضاء
 ۹/۱۶/۲۸

اینجانب نسرین کریم بنیاد دانشجوی ورودی سال ۱۳۸۷ مقطع کارشناسی ارشد

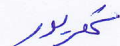
رشته زبان و ادبیات فارسی گواهی می نمایم چنانچه بر اساس مطالب پایان نامه خود اقدام به انتشار

مقاله، کتاب و... نمایم ضمن مطلع نمودن استاد راهنما، با نظر ایشان نسبت به نشر مقاله، کتاب، و... و به صورت مشترک و با ذکر نام استاد راهنما مبادرت نمایم.

نام و نام خانوادگی دانشجو: نسرین کریم بنیاد

تاریخ و امضاء
 ۹/۱۶/۲۷

کلیه حقوق مادی مترتب از نتایج مطالعات، آزمایشات و نوآوری ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه متعلق به دانشگاه پیام نور می باشد.

ماه و سال  ۱۳۹۰

تقدیم :

به پدرم که همه وجودم از اوست.

سپاس گزاری:

در جریان تدوین این پایان نامه از راهنمایی های بسیاری بهره مند بودم ، ابتدا از زحمات استاد راهنما جناب دکتر معین زاده و همچنین از زحمات استاد مشاور جناب دکتر صدری نیا نهایت سپاس را دارم که با راهنمایی هایشان راهگشای من در انجام این پروژه تحقیقی بودند. از استاد گرامی جناب دکتر موسوی تشکر می کنم و از جناب آقای بهاری که مرا در این راه یاری نمودند بسیار ممنونم.

نسرین کریم بنیاد

چکیده .

پژوهش در مورد اصطلاحات عامیانه یکی از موضوعاتی است که در دهه های اخیر مورد توجه محققان حیطة زبان و ادب فارسی قرار گرفته است. تحقیق و پژوهش درباره دولت آبادی و آثارش از دهه های پیش تا کنون به طور جدی و علمی آغاز گردیده ؛ ولی بیشترین توجه و تمرکز پژوهشگران در مورد شاهکار دولت آبادی یعنی «کلیدر» بوده و دیگر آثارش چندان مورد توجه و بررسی محققان قرار نگرفته است. و دیگر اینکه در مورد واژه های بکار گرفته شده در آثار دولت آبادی و زبان او تحقیقی جامع صورت نپذیرفته است.

در این پژوهش ابتدا آثار متعلق به دولت آبادی مورد مطالعه قرار گرفته و سپس واژه گان و ضرب المثلها و ترکیبات و لغات محلی استخراج گردیده و برای دریافت معانی آنها به فرهنگهای مختلف مراجعه شده است.

فرهنگ حاضر شامل لغات و ترکیبات و امثال متداول در آثار دولت آبادی و همچنین شامل تعداد فراوانی از واژه های محلی سبزوار و مناطق اطراف آن می باشد. جستجو و تحقیق پیرامون لغات و اصطلاحات عامیانه در آثار دولت آبادی می تواند مشکل کسانی را که به آثار دولت آبادی علاقه مند هستند بر طرف سازد.

کلید واژه ها: اصطلاحات - عامیانه - آثار - دولت آبادی.

نام: نسرين نام خانوادگی: کریم بنیاد شماره دانشجویی: ۸۷۰۰۰۲۰۷۲ رشته: زبان و ادبیات فارسی.

استاد راهنما: دکتر علیرضا معین زاده

استاد مشاور: دکتر باقر صدری نیا

عنوان پایان نامه: فرهنگ اصطلاحات عامیانه در آثار محمود دولت آبادی

تاریخ دفاع: ۱۳۹۰/۶/۲۸

مقدمه:

« محمود دولت آبادی به سال ۱۳۱۹ در روستای دولت آباد سبزوار دیده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی او در ده زادگاهش گذشت و همه تجربه های زندگی روستا اعم از فقر و ناداری، کارگری و دامداری و کار کشاورزی را پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۳۴ به مشهد و از آنجا به تهران رفت. نخستین داستان او با عنوان «ته شب» به سال ۱۳۴۱ در مجله آناهیتا به چاپ رسید. اولین مجموعه قصه او یعنی «لایه های بیابانی» در سال ۱۳۴۷ و نخستین داستانش «اوسنه بابا سبحان» نیز در سال ۱۳۴۷ منتشر شد. از سال ۱۳۴۷ بود که دولت آبادی بر اساس یک ماجرای تاریخی که در ایام خردسالی او در حوالی زادگاهش اتفاق افتاده بود، نوشتن رمان بلند و پرآوازه «کلیدر» را آغاز کرد که نوشتن آن تا ۱۵ سال به دارا کشید. دولت آبادی با روی آوردن به مسائل روستایی خراسان و تصویر هنری و گویایی که از روستاییان ایرانی در مرحله گذر به زندگی شهری پدید آورده، سهم سزاوار توجهی در رسانیدن رمان فارسی به مرحله ای از کمال به خود اختصاص داده است.» (یا حقی، ۱۳۷۸: ۲۸۱)

دولت آبادی دارای نثری بلیغ و در عین حال ساده و روان است، وی از جمله نویسندگانی است که از «لهجه سبزواری» در آثار خود بهره برده است. او در نگارش داستانهایش به فرهنگ بومی و زبان مادری خود توجه داشت و از آنها در جهت آفریدن فضای داستان، قهرمان و حوادث داستانی و نفوذ در اذهان مردم و تأثیر گذاری بر آنها استفاده کرده است. به نحوی که می توان این بهره وری را ویژگی خاص در سبک نگارش او به شمار آورد. استفاده دولت آبادی از لهجه و فرهنگ سبزواری از جمله موارد قابل تعمق و توجهی است که می تواند ما را در شناخت بهتر و عمیق تر این نویسنده یاری دهد. زیرا وی از این واژه ها برای پاسداری و حفاظت از فرهنگ بومی خود سود برده است. «ظهور تعداد فراوانی از این واژه ها گاه بسیار بلیغ و زیبا در کتابی مانند کلیدر ممکن است به آنها رسمیت و حق حیات در زبان کتابی ما بدهد و مانع گردد که حباب وار فقط لحظه ای جلوه کند و سریعاً ناپدید گردد، آثار دولت آبادی مخصوصاً «کلیدر» هم از نظر جایگاه والایی که سریعاً در ادبیات فارسی تسخیر کرده است و نفوذی عمیق که ناچار در نوشته های دیگران به دنبال خواهد داشت و هم به علت تکرار مصرانه این واژه ها، در مجرای حوادث و مکالمات، انگیزه این امید تواند بود که نوآوریهای لغوی آن سرانجام صحه قبول خورده و در زبان فارسی رایج شود.» (شیرمحمدی، ۱۳۸۰: ۱۲۰)

«آثار دولت آبادی را به پنج بخش کلی می توان تقسیم کرد:

بخش اول

۱. داستانهای کوتاه

۱. «ته شب»، ۱۳۴۰، نخستین بار در مجلهٔ آناهیتا به چاپ رسید.
۲. «ادبار»، ۱۳۴۱، نخستین بار در مجموعه ای با عنوان لایه های بیابانی به چاپ رسید.
۳. «پای گلدستهٔ امامزاده شعیب»، ۱۳۴۳، نخستین بار در مجموعهٔ لایه های بیابانی به چاپ رسید.
۴. «بند»، ۱۳۴۴، نخستین بار در مجموعهٔ لایه های بیابانی به چاپ رسید.
۵. «هجرت سلیمان»، نخستین بار در مجموعهٔ لایه های بیابانی به چاپ رسید.
۶. «سایه های خسته»، ۱۳۴۳، نخستین بار در مجموعهٔ لایه های بیابانی به چاپ رسید.
۷. «بیابانی»، ۱۳۴۳، نخستین بار در مجموعهٔ لایه های بیابانی به چاپ رسید.
۸. «مرد»، ۱۳۵۰، نخستین بار در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسید.

بخش دوم

داستانهای نیمه بلند

۱. «سفر»، ۱۳۴۵، چاپ نخست ۱۳۴۷، بازنویسی ۱۳۵۲
۲. «آوسنهٔ باباسبحان»، ۱۳۴۸، چاپ نخست ۱۳۵۱
۳. «گاواره بان»، ۱۳۴۸ - ۱۳۴۷، چاپ نخست ۱۳۵۱
۴. «باشبیرو»، ۴۸ - ۱۳۴۷، چاپ نخست ۱۳۵۱
۵. «از خم چمبر»، ۱۳۵۲، چاپ نخست ۱۳۵۶
۶. «عقیل عقیل»، ۱۳۵۳، چاپ نخست؟

بخش سوم

رمانها

۱. «جای خالی سلوچ»، (۱۳۵۷ / ۱۹۷۹)
۲. «کلیدر» (۱۰جلد) (۱۳۶۲-۱۳۵۱)

بخش چهارم

نمایشنامه ها

۱. «تنگنا»، چاپ نخست ۱۳۸۳
۲. «ققنوس»، چاپ نخست ۱۳۶۱
۳. «یک زندگی کوچک نما»، چاپ نخست ۱۳۸۳

بخش پنجم

بازنویسی آثار نویسندگان خارجی.

۱. «خانه آخر»، ۱۳۸۲، بر اساس «اتاق شماره ۶» آنتوان چخوف.

۲. «گل آتشین»، بر اساس داستان کوتاه «گل قرمز»، اثر وسولود میخائیلویچ گارشین. (شهر راد، ۱۳۸۲)

موضوع پایان نامه:

اصطلاحات عامیانه عبارتها و واژه گانی است که در بین عموم مردم منطقه ای خاص معنی و مفهومی غیر از معنای تحت الفظی آن یافته است و در بین مردم رایج گردیده است. جستجو و تحقیق پیرامون لغات و اصطلاحات عامیانه در آثار دولت آبادی، علاوه بر این که به روشن شدن سوابق تاریخی و جغرافیایی، اساطیری و لهجه شناسی یک ملت کمک می کند. نیز یکی از منابع معتبر در گسترش لغات و واژگانی فارسی است. آثار دولت آبادی مشحون از الفاظ و لغات و اصطلاحات عامیانه ای است که با گذشت قرن‌ها همچنان بر سر زبان مردم سبزوار و مناطق اطراف آن مانده است. وجود این منابع ادبی حاکی از گستردگی زبان عامه ماست و ارزش تحقیق در این زمینه به منظور غنای زبان فارسی جایگاه ویژه ای دارد. دولت آبادی از جمله نویسندگانی است که مخاطبان خود را به خوبی شناخته و به خصوصیات زندگی طبقات مختلف مردم توجه کرده است. او در آثار خود از واژگانی که معرف فرهنگ عامه و آداب و رسوم رایج در سبزوار و مناطق اطراف آن بوده به خوبی بهره برده است.

شیوه کار:

روش کار نگارنده مطالعه کتابخانه ای و فیش برداری بوده است. آنچه در این فرهنگ آمده لغات و ترکیبات و تعبیرات و امثال زبان عامیانه و روزمره مردم سبزوار و مناطق اطراف آن می باشد. در آثار دولت آبادی ترکیب ها و تعبیرهای متداول و واژه های محلی فراوانی هست که در فرهنگهای موجود نیامده است. معنای بسیاری از واژه ها و ترکیب ها در آثار نویسنده بزرگی چون دولت آبادی اگر بدیهی انگاشته شود و تعریف آنها در فرهنگها نیاید برای اکثر مردم و به ویژه کسانی که علاقه مند به آثار دولت آبادی هستند نامفهوم خواهد بود.

در تدوین فرهنگ حاضر آثار متعلق به دولت آبادی مورد مطالعه قرار گرفته. برای همه لغات و ترکیبات شاهد مثال آورده شده شاهد مثالها از خود آثار دولت آبادی برگرفته شده است با توجه به حجم زیاد کتاب کلیدر بیشترین واژه ها و شاهد مثال ها متعلق به این کتاب می باشد. کتابی وجود دارد از دولت آبادی به نام «کلنل» که در خارج از کشور به چاپ رسیده بخاطر عدم دسترسی به کتاب مذکور مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفت. در تدوین فرهنگ حاضر معیار کار نگارنده فرهنگ فارسی

عامیانه نجفی بوده است چه در ترتیب مدخل ها و چه در استفاده از علامت ها. و در مواردی که عین تعبیرات و واژه ها در مراجعه به فرهنگ ها یافت نشده ولی مترادف همان واژه ها وجود داشته است از مترادفشان استفاده گردیده و در داخل () ارجاع داده شده است مثل: سر کسی را زیر برف کردن (نجفی ذیل سر کسی را زیر آب کردن، ۱۳۷۸ : ۸۸۵)

ترتیب مدخل ها:

مدخل های اصلی به ترتیب حروف الفباست. این ترتیب در مدخل های فرعی نیز رعایت شده است جز اینکه در پاره ای موارد، به حکم نظم معنایی، در مدخل های فرعی ترتیب معنایی بر ترتیب الفبایی مقدم آمده است.

ترکیبات و اصطلاحات در ذیل لفظ اصلی آنها آمده است بنابراین ترتیب الفبایی این نوع مدخل ها تابع ترتیب الفبایی لفظ اصلی آنهاست و نه لزوماً تابع ترتیب حروف آغازین آنها. مثلاً (از پا افتادن) و (این پا آن پا کردن) و (دو تا پای خود را توی یک کفش کردن)، همه به صورت مدخل فرعی در ذیل مدخل اصلی پا آمده است، اما ترتیب الفبایی خود این مدخل ها ی فرعی تابع حروف آغازین آنهاست، آن دسته از ترکیباتی که به «اتباع» معروف اند، یعنی ترکیبی که لاقلاً یک جزء آن بی معنی باشد مانند (رخت و پخت، صاف و صوف) و نیز آن دسته از ترکیباتی که به «ترکیب عطفی» معروف اند همه در ردیف الفبایی خود در مدخل مستقل آمده اند.

تلفظ کلمات:

در این فرهنگ برای نشان دادن تلفظ کلمات و واژه ها چند روش به کار رفته است. تلفظ کلمات متداول مانند آفتاب، آسمان، خواب و جز اینها بی هیچ علامت و نشانه خاص ضبط شده است. تلفظ کلمات کم استعمال و کلماتی که برحسب معنی به چند گونه تلفظ می شوند، مانند چشم، چشم، قُر، قِر با علامتهای ضمه و کسره و فتحه مشخص شده است.

تلفظ کلمات دشوار و کلمات محلی با آوانویسی لاتینی نشان داده شده است و در پاره ای موارد، برای رفع هر نوع ابهام هم علامت های کسره و فتحه و ضمه آمده و هم در عین حال آوا نویسی لاتینی.

علامت ها:

پرانتر یا کمان () چهار کاربرد دارد:

۱. اگر در مدخل بیاید نشانه آن است که مدخل را می توان هم با مطلب داخل پرانتر و هم بدون آن خواند و معنی در هر دو صورت یکسان است. مثال این پا (و) آن پا کردن.

۲. اگر در مدخل بیاید ولی مطلب داخل پرانتز با کلمه یا شروع شود نشانه آن است که مطلب داخل پرانتز می تواند جانشین مطلب بیرون پرانتز شود. بی آنکه معنی تغییر یابد. مثال: پریدن میان (یا: وسط) حرف کسی. در این ترکیب کلمه وسط می تواند جانشین میان شود و بالعکس.

۳. اگر جدا از مدخل بیاید برای بیان هویت دستوری کلمه یا مأخذ شواهد و گاهی نیز برای توضیح مطلب بیرون پرانتز به کار می رود.

۴. برای درج شماره صفحات شاهد مثال ها . و اسم منابع .

گیومه (()) برای درج شاهد ها و مثال ها از گیومه استفاده شده است.

کروشه یا قلاب []

اگر بی فاصله پس از مدخل بیاید برای آوانویسی لاتینی مدخل است. و همچنین برای درج اسم فرهنگهای مورد استفاده شده بکار می رود.

اسلش / . برای جدا کردن نام کتاب از شماره صفحات و برای درج شماره صفحات و جلد های یک کتاب فلش یا پیکان ← یعنی رجوع شود به فلان کلمه در کتاب حاضر.

ستاره* یعنی رجوع شود به فلان کلمه متن حاضر

برای بعضی از واژه ها و ترکیبات و کنایات در مراجعه به فرهنگهای مختلف معنایی یافت نشده در اینگونه موارد نگارنده یافته های خود را ذکر نموده و با علامت ستاره مشخص کرده است.

سه نقطه متوالی ... در مدخل نشانه آن است که به جای این نقطه ها باید کلمه ای گذاشته شود تا معنی کامل گردد. این کلمه را باید در شواهد یافت. مثلاً در مدخل دست به... اش خوب بودن. از روی شواهد می توان دریافت به جای این سه نقطه «دوخت» یا «معامله» یا «سفر» یا «تفنگ» و نظایر اینها به کار می رود.

حروف و علامات فارسی و برابر های لاتینی

مصوت ها

مثال	لاتین	فارسی	
andar	آندر	a	مصوت
obbe	أبه	o	ت های کوتاه
enbez	انبز	e	
[^] [^] abad	آباد	[^] a	مصوت های بلند
havu	هوو	U	او
holi	حولی	i	ای
gowd	گود	ow	مصوت مرکب

صامت ها:

مثال	لاتین	فارسی
soffe	s	ص
qeyz	z	ض
tey	t	ط
zolm	z	ظ
[^] ag al	a	ع
tiq	q	غ
^v c ofolk	f	ف
ebriq	q	ق
akara	k	ک
boz-margi	g	گ
alky	l	ل
tolom	m	م
enbez	n	ن
arvane	v	و
ohoy	h	ه
pofyuz	y	ی

مثال	لاتین	فارسی
so [^] al	o	همزه
obbe	b	ب
pal	p	پ
tap	t	ت
jorsume	c	ث
bejak	j	ج
^v c oquk	^v c	چ
holi	h	ح
^v x ap	^v x	خ
andar	d	د
zelle	z	ذ
azbar	r	ر
iz	z	ز
^v qi z	^v z	ژ
osni	s	س
^v pu s	^v s	ش

آ

کسی را فریب دادن (به ویژه در معامله) [نجفی]:
 اما نمی دانم تو چه لمی سوار کردی که توانستی
 آب در گوش من بکنی و عقلم را بدزدی!!)) (کلیدر ۱۴۹۱/۵)

آبچر [ab̂car]. محل آبنوشی احشام [کلیدر/
 واژه نامه]:

((خیال دارم گوسفنداری کنم، برای
 گوسفندهایم آبچر و علفچر مرغوب پیدا کنم.))
 (کلیدر ۹۷۸/۴)
آب خنک خوردن. کنایه از آرام در گوشه دنجی
 لمیدن (به طعنه). در زندان ماندن. زمانی را در
 زندان گذراندن [نجفی]:

((به کنایه نقل می کند که چندتا از همین
 همکارها دو ماه و نیم پیش تریاک قاچاق کرده
 بودند که گیر افتادند و حال دارند آب خنک می
 خورند.)) (دیدار بلوچ ۵۷/)

آب خوردن. ۱. کنایه از سرچشمه گرفتن (از
 جایی). ریشه داشتن (در جایی)؛ دستور گرفتن
 و کسب تکلیف کردن (از جایی) [نجفی]:
 ((می دانم این حرف از کجا آب می خورد. اما
 نگران مباش. خودم همه کارها را
 می کنم)) (کلیدر ۱۱۱/۱)

۲. مستلزم صرف هزینه بودن (مترادف: خرج
 برداشتن. تمام شدن) [نجفی]:
 ((منتهای مراتب، این آوسنه نگفتی، یک شام
 مفصل نیم ظرف عرق و نیم مثقال شیره برایت

آپسونند تأکید (معمولاً پس از فعل می آید).
 (گونه ها) [نجفی]:

((آره ... عمو جان ... بازارف عزیز... احتیاجی به
 حرف زدن نداره، فقط دست و پا تو به کار بنداز
 ... از این طرف)) (خانه آخر ۴۷/)

((من می روم ... ، ارباب. من می روم آقایونا. آ
 ... رفتم.)) (کلیدر ۱۳۳۲/۵)

آب از آب تکان نخوردن. کنایه از آرامش کامل
 برقرار بودن. رخ ندادن آشوبی که احتمال وقوع
 آن در میان بوده باشد. [نجفی]:

((همه قلعه چمن، همه این بلوک خبر از این
 رسوایی دارند. هیچ آب هم از آب تکان نخورد!
 (کلیدر ۱۵۰۷/۶)

((خودم همه کارها را درست می کنم:
 نمی گذارم آب از آب تکان بخورد)) (کلیدر ۱/
 ۱۱۱)

آب از سر (کسی) گذاشتن. کار (کسی) از
 چاره و تدبیر گذاشتن: [امینی]:

((آب از سرم دارد میگردد ، قدیر. آب از سرم
 گذشته است!)) (کلیدر ۱۷۶۰/۶)

آب بر / روی آتش ریختن. کنایه از فرو
 نشاندن خشم یا اندوه کسی و آرام کردن او [نجفی]:

((نابودی پسر حاج پسند چه آبی بر آتش او می
 ریخت ؟)) (کلیدر ۱۰۷۴/۴)

آب توی (یا: در) گوش کسی کردن. کنایه از

آب می خورد.)) (کلیدر / ۳ / ۶۴۸)

آب خوش از گلوی کسی پایین نرفتن. از

آسایش و خوشبختی محروم بودن. همواره

گرفتار رنج و بدبختی بودن [نجفی]:

((فقط این را میدانم که اگر این ها پا

بگیرند، نمی گذارند آب خوش از گلوی کسی

پایین برود.)) (کلیدر / ۵ / ۱۴۴۸)

آبدست. لطف و مهارت در صنعت [نجفی]:

((اصلاً کاسب، بعضی سیا شان او جوریکه باید

آب دست ندارن)) (اوسنه بابا سبحان / ۵۷)

آب رفته به جوی بر نمی گردد. کنایه دولت یا

مقام از دست رفته دوباره به دست نمی آید]

امینی]:

((بچه که نیستم. میدانم شترها دیگر به در خانه

ما بر نمی گردند. آب رفته ، به جوی کی بر می

گردد؟)) (کلیدر / ۲ / ۵۳۹)

آب روی گور کسی خشک نشدن. کنایه از

اندک زمانی از مرگ کسی گذشته بودن. تازه

مرده بودن : [نجفی]:

((آخه خواهر ، پدر ... پدرمن تازه ... هنوز آب

روی گورش خشک نشده.)) (گلدسته و سایه ها

(۲۸ /

آب بها [abbaha] وجهی که مالداران

جهت آبنوشی و علفچری احشام خود به مالک

میپردازند. [کلیدر / واژه نامه] :

((شکار شاهین و گوزن بیشتر دوست می

داشت تا چانه - زدن بر سر آب بها و یورتگاه))

(کلیدر / ۱ / ۱۳۱)

آب ریزگاه [abrizgah]. مستراح. [انوری]:

((غلام: یه سر و صدا مانندی که تو خواب

میشنغتم. [به طرف آبریزگاه می رود] او هو!]

بر می گردد] نه خیر... ول کن معامله نیست!))

(تنگنا / ۲۹)

آب زیپو [zipo-]. آب گوشت یا نخودآب

بسیار رقیق و بی مزه [نجفی]:

((تو هم ماهک! به فکر آب زیپاوی باش

. بالاخره نان خشک و خالی که نمی توانیم

جلوشان بگذاریم.)) (کلیدر / ۲ / ۵۹۰)

آب زیرکاه. که در ظاهر آرام و بی آزار نماید ولی

در باطن زرنگ و حيله گر باشد؛ دو رو [نجفی]:

((کولی آب زیرکاه! حرف می زنی یا به حرفت

بیارم؟)) (جای خالی سلوچ / ۳۰۴)

آب شدن و به زمین فرو رفتن / ... تو زمین

رفتن . کنایه از ناگهان ناپدید شدن (مترادف :

دود شدن و به آسمان رفتن) [نجفی]:

((کجا گم شده ای ! قدیر ... آب شدی و به

زمین رفتی مگر ؟)) (کلیدر / ۲ / ۴۹۵)

آب کردن . بازرنگی فروختن (معمولاً جنس

نامرغوبی را) [نجفی]:

((خاتون: [سرش را از پنجره بیرون می آورد]

حسنی رو فروختی؟

غلام: نه خاله . فقط بردم آبش کردم مفت !))

(تنگنا / ۶۴)

((همو که گندم گدایی ، قوزه دزدی ، و

گوسفند غریب را به نصف نیم بها از روی دست این و آن بر می داشت، به هم می بُرد و به انبار می ریخت و از آن دست به دو برابر آب می کرد.)) (کلیدر / ۱ / ۲۰۹)

آب کسی با کسی به یک جو (ب) نرفتن / آبشان به یک جو نرفتن. با یکدیگر توافق نداشتن. با هم نساختن [نجفی]:

((چون که گل محمد ما با صمصام خان آبشان به یک جوی نرفت.)) (کلیدر / ۲ / ۵۷۲)
آبکش کردن (کسی). (مجازاً). با شلیک گلوله سوراخ سوراخ کردن (کسی را)، به گلوله بستن تن کسی را): [نجفی]:
((ما چه بکنیم؟ سر جایمان بمانیم تا آنها آبکشان کنند؟!)) (کلیدر / ۴ / ۱۰۶۹)

آب کشیدن. باعث تشنگی شدن (غذا) [نجفی]:

((چی خورده ای که این قدر آب کش دارد؟)) (کلیدر / ۱ / ۷۱)

آبکند [âbkând]. پیچ و خم های واقع در مسیر رودهایی که در دشت های مسطح جاری اند. جایی که رود یا سیل خاکش را برده و گود کرده باشد [انوری]:

((موسی به هر جرّ و آبکندی سرک می کشد، در پس هر تپّه پسخو می کند،)) (کلیدر / ۴ / ۹۶۱)

آب که از سر گذشت چه یک قد چه صد قد. بلا و محنت چون از حدّ طاقت گذرد اندک

و بسیار آن یکسان باشد: [امینی]:

((من که دیگر آب از سرم گذشته . حالا چه یک قد چه صد قد!)) (کلیدر / ۴ / ۸۶۶)

آبها از آسیاب افتادن. کنایه از ماجرا به پایان رسیدن و دوباره آرامش برقرار شدن: [نجفی]:

((بگذار آبها از آسیاب بیفتند، آن وقت فرزند

ارشد گورکن را هم می آورم در خانه ام گدگی بکند.)) (کلیدر / ۳ / ۶۲۶)

از آب در آمدن: کنایه از سر انجام به صورتی جز آنچه گمان می رفت یا پیش بینی می شد در

آمدن؛ بار آمدن [نجفی]:

((آدم باورش نمی شود. عجب فلفلی از آب

در آمده این موسی!)) (کلیدر / ۴ / ۱۰۶۲)

آب و آتش.

خود را به آب و آتش زدن. به کار مخاطره آمیز دست زدن. نهرا سیدن و خود را به خطر بزرگ

افکندن [نجفی]:

((که چرا و به چه بهایی خطر کرده؟ که به چه

جبری خود را به آب و آتش زده)) (کلیدر / ۴ / ۹۸۹)

آب و تاب دادن. شرح و تفصیل دادن [نجفی]:

((تنها قدیر به آنچه می گفت. آب و تاب

بیشتری می داد.)) (کلیدر / ۳ / ۶۸۸)

آب و نان.. کنایه از طعام. خورد و خوراک

معاش. (مجازاً). در آمد نسبتاً کلان: [نجفی]:

((آب و نان دار است، ها! خیال مکن که دروغ

می گویم.)) (کلیدر / ۳ / ۷۰۸)

آپاراتی / آپاردی. پر رو حقه باز و دهن دریده

[:نجفی]: می خواهد آب توی جوی کند!)) (کلیدر / ۳ / ۸۳۹

((تخم سگ حرورم من را مسخره می کنی ؟
 حالا نشونت میدم . الان . الان به ات حالی میکنم
 آپاراتی خانوم .)) (سفر / ۸۷)
آتش به پا کردن. کنایه از باعث آشوب شدن ،
 آشوبگری کردن: [نجفی]:
 ((زیور! زیور آتش به پا کرده .پیش گل محمد
 آمد و موی بر کند .)) (کلیدر / ۲ / ۵۸۷)
آتش به گور! نوعی نفرین به کسی که مرده
 است (مترادف: آتش از گورش ببارد. متضاد
 نور به قبر!) [نجفی]:
 ((آتش به گورت حاج حسین چارگوشلی!
 آتش به گورت.)) (کلیدر / ۱ / ۲۲۶)
آتش بیارِ مَعْرَکَه. آنکه با خبر چینی به آتش
 اختلاف میان دوکس یا دو گروه دامن زند
 [نجفی]:
 ((این طبیعتش است .آتش بیارِ مَعْرَکَه ! اروای
 باباش!)) (کلیدر / ۱ / ۳۳۹)
آتش زیر دمب (کسی) گرفتن. کنایه از کسی
 را تحریک کردن *
 ((مخصوصاً حالا که دارد درو می افتد بیشتر
 آتش به زیر دمب خلایق می گیرند تا مانع کار
 شوند)) (کلیدر / ۳ / ۸۳۹)
آتش کسی تند بودن. کنایه از سخت متعصب و
 پر شور بودن. در تبلیغ یا پیشبرد عقیده خود
 پیوسته و بی پروا پا فشاری کردن [نجفی]:
 ((جوانک آتشش تند است . از گرد راه نرسیده

می خواهد آب توی جوی کند!)) (کلیدر / ۳ / ۸۳۹)

آتش گرفتن. (مجازاً) سخت خشمگین شدن
 (مترادف: آتشی شدن) [نجفی]:
 ((تو چرا نشینت آتش می گیرد وقتی من را می
 بینی، گودرز؟))

آشمار [âtašmār]. یک جور مار سرخ رنگ
 [کلیدر/ واژه نامه]:
 ((تازیانه بر هر آنچه در نظر می روید.
 آشماری به دست، پوشیده در شولایی سرخ،
 آستینها بر زده، چرخان و خروشان بر هرچه فرو
 می کوبد. تازیانه ای از مار. از آشمار.))
 (کلیدر / ۱ / ۲۵۰)

آتشی شدن. خشمگین شدن (مجازاً). [نجفی]:
 ((آتشی نشو! فقط حرفش را زدم. آن هم از
 خیر خواهی.)) (کلیدر / ۳ / ۶۷۵)
 ((کارش مدارید ارباب را! ... آتشی میشوی چه
 زود ، ارباب؟!)) (کلیدر / ۸ / ۲۱۷۳)
آت و آشغال. اشیاء و مواد کم ارزش و دور
 ریختنی یا دور ریخته (خوردنی و غیر
 خوردنی). (مترادف : آل و آشغال) : [نجفی]:
 ((بز در خرابه نبود .اما یک خرمن آت و آشغال
 تازه و کهنه بیخ دیوار انباشته شده بود . عقیل
 زود به خرمن زباله رفت.) (عقیل عقیل / ۴۳)
آجان / آژان . مأمور شهر بانی . پاسبان
 [نجفی]:
 ((حسین: به پشتی داداشت می نازی ها؟ به

اون آجانه؟ به مدالایی که بعدها میخواد بگیره؟
((تنگنا / ۴))

آخ خ خ . (اسم صوت .) دال بر احساس لذت
و خشنودی یا احساس درد و ناراحتی [نجفی]:
((جلال : [خمیازه می کشد] آخ خ خ ...
استخوانام و انگار تو هاون کوبیدن .)) (تنگنا /
۱۰۳)

آخش در آمدن . نالیدن از درد و ناراحت شدن]
ثروت]:
((سلیمان آخش در آمد)) (هجرت سلیمان و
مرد / ۵۲)

آخر / آخه . (قید .) دال بر سرزنش یا اعتراض
یا گله و شکایت [نجفی]:
((رحمان : حساب دیگروم باید بکنه آخه . اونم
با این دست و پنجه ! وئیلنش زوزه میکشه .))
(تنگنا / ۱۵)

((خاتون : آخه چرا آدم خدا؟ تو که دیشب سر
پول روغن زایمون داشتی زنتو نرم و نخاله می
کردی؟)) (تنگنا / ۱۱۹)
آدم بشو نبودن . تربیت نشدنی . تربیت پذیر
نبودن [نجفی]:

((گل محمد گفت : چشم هایش را بندید؛ آدم
بشو نیست !)) (کلیدر / ۷ / ۱۸۳۱)
آدمخوار . در تداول عوام به معنی آدمیخوار
یعنی خورنده آدم [دهخدا]:
((خاله بی بی ، تو هم بعد از اینکه مارا دیدی
دهنه چادرت را نبند . ما آدمخوار نیستیم !))
(کلیدر / ۱ / ۲۲۵)

آدم نا فهم . (به لحن تحقیر .) نادان . بی عقل
. کم خرد . کسی که قدرت درکش پایین باشد]
امینی]:

((اسماعیل : تو که آدم نا فهمی نیستی دکتر
جون !)) (تنگنا / ۷۹)
کم آدمی نبودن . شخص مهمی بودن [نجفی]:
((به خیالش با کم آدمی طرف شده ! حرامزاده
وراج !)) (کلیدر / ۱ / ۳۳۹)

آرتیست . هنر پیشه مرد [نجفی]:
((حسین : [متوجه جلال میشود] خوب آقای
آرتیست ! خودش بچه رو عمل آورده ، خودشم
دلش خواسته بذارنش اونجا ؛)) (تنگنا / ۷۰)
آرزوی چیزی را به گور بردن . به آرزوی خود
نرسیدن و مردن [نجفی]:

((آرزوی فرزندی را با خود به گور می برد !
بعداً معلوم میشود .)) (کلیدر / ۱ / ۱۱۲)
آروغ [aroq] .

آروغ زدن . باد گلو خارج کردن [نجفی]:
((خیلی بالا بالاها نشسته ای و داری آروغ می
زنی ! هه ! من هم نشنیده ام که سردار پاپتی
غیر از آبدوغ ، چیز دیگری خورش نانش کرده
باشد !)) (جای خالی سلوچ / ۳۹۸)

آستم . [astom] طاقباز [کلیدر / واژه نامه]:
((از جوی دور شد وبر سینه کش نرم خاک
نشست و دمی دیگر ، در حالی که به آستم دراز
می کشید و نگاه در آسمان رها می کرد ،))
(کلیدر / ۶ / ۱۵۶۸)

آستین.

آستین بالا زدن . همت کردن . اقدام کردن . خود را آماده کاری کردن (به ویژه برای زن دادن به پسری) (مترادف : دست بالا کردن) [نجفی]:
((من جز شماها کسی را ندارم . اگر خبری باشه که البته باید خودت آستین بالا بزنی .))
اوسنه بابا سبحان / ۷۴)
((مادر : اگر تو عروسی کردی ؛ من هم باور می کنم که ابراهیم بخواد عروسی کند ! نورالدین : من ؟ من دارم آستینها را بالا می زنم !))
ققنوس / ۳۵)
آسمان.

آسمان (به زمین) آمدن . کنایه از اتفاق خارق العاده ای افتادن و نظم امور را به هم زدن]
نجفی]:
((می توانست تیمور را پیش خود بنشانند ، او را یک بار سیر ببیند . اما دست کوتاهی کردند . نگذاشتند. انگار آسمان به زمین می آمد .))
عقیل عقیل / ۶۰)

آسمان جُل . فقیر . بی چیز [نجفی]:
((تو را نمی توانم ، اما او را ... آن آسمان جُل را می کشمش ! به همین وقت خدا که می کشمش !))
(کلیدر / ۸ / ۲۱۷۴)

آسمان سوراخ شده و فقط او از آسمان پایین افتاده . (به طعنه و طنز .) کنایه از شخص بسیار مهم و الوامقامی بودن (یا خود را چنین پنداشتن) (مترادف: از دماغ فیل افتادن و از

کون آسمان افتادن) [نجفی]:

((به خیالش آسمان سوراخ شده و فقط پسر او از آسمان پایین افتاده)) (کلیدر / ۲ / ۴۷۶)
در آسمان جستن (یا:گشتن) روی زمین پیدا کردن . کنایه از کسی یا چیزی را که از یافتنش تقریباً نا امید بوده اند ناگهان دیدن [نجفی]:
((میان آسمان دنبالش می گشتم اینجا کنار گوشم یافتمش . خدا رساندش))
کلیدر / ۲ / ۳۷۲)
آش .

آش پختن برای کسی که رویش یک وجب روغن باشد / ... که رویش چهار انگشت

روغن نشسته باشد . کنایه از نقشه ای کشیدن برای اذیت کردن کسی یا انتقام گرفتن از کسی)
معمولاً برای تهدید به کار برند) [نجفی]:
((با این شهکارشان آشی را برای خودشان پختند که رویش یک بند انگشت روغن ایستاده .))
کلیدر / ۵ / ۱۲۶۳)

آشغالدونی . مکانی که آنجا زباله می ریزند ، هر چیز دور ریختنی . مکانی که ابزار و وسایل کم ارزش را آنجا انبار می کنند [دهخدا]:
((اگر تو دنبال کاسی تو گرفته بودی من مجبور نبودم این جا رو اجاره کنم و آشغالدونی راه بندازم .)) (تنگنا / ۶۹)

آغوشکه [aquske ^]. وجهی از معماری سنتی کویری . در مثل: خر پشته [کلیدر/ واژه نامه]: